

## تعلیم و تربیت وزندگانانی

تعلیم تنها بمنظور تهیه طفل برای شباب نیست و هر گاه چنین نظری خطا داشته باشیم نتیجه خطائی هم خواهیم گرفت چه وظیفه تعلیم و تربیت دقت در احتیاجات دوره شباب است، زیرا زندگانی مولود زندگانی است و زندگانی طفولیت تنها وقتی کامل و شمر خواهد بود که مفسر تمام روابط و مناسبات طفولیت باشد.

طفل از خانه با آموزشگاه و از آنجا بکارخانه و زندگانی اجتماعی وارد يك سلسله روابط و مناسباتی میشود که کشور از آن تشکیل یافته و در هر يك از این انتقال و وسعت و دامنه آن بیشتر است و فقط وقتی میتواند سودمندانه وارد یکی از این مراحل شود که مرحله سابق آنرا طی کرده و روابط موجوده در آن را کاملاً بی برده باشد.

تعلیم و تربیت و آموزگاری - از این نظر فلسفه تعلیم و تربیت دایره خدایی وسیعی پیدا میکنند. اما مقصود ما خدایی محدود است ما فقط بایکی از عوامل تعلیم و تربیت سرو کار داریم ولی لازم دانستیم در ابتدای ورود بموضوع سایر عواملی را که شاید از آنچه مورد بحث ماست مهمتر هم باشد ذکر کنیم تا وظیفه حقیقی عاملی که مورد بیان است درست مشخص شود.

اینک بدو وارد بحث درموضوع آموزشگاه و مؤسسات تربیتی میشویم و پس از آن همین موضوع را نیز محدودتر ساخته بقسمت آموزگاری میپردازیم و وسایلی دیگر تربیت مدرسی از قبیل تشکیلات اجتماعی آموزشگاهها و روحیه هر يك از مؤسسات مزبور، محیط مشخصات آنها، نظم و اداره آنها و بالاخره نفوذ مهم شخصیت مربی و آموزگار را کنار میگذاریم.

ما در باب آموزگاری بنفسها بحث خواهیم نمود زیرا این یکی از مظاهر زندگانی مدرسی است که میتوان آنرا در فکر جمع و مشخص نمود (هر چند که حقیقتاً نمیتوان آنرا از سایر قسمتها مجزا ساخت) بعلاوه آموزگاری بنفسها حاوی مجموعه از مبادی و اصول و فلسفه است

راست است که اهمیت و موفقیت تعلیم آموزشگاهها بسته بسایر مشخصات حیات مدرسی از قبیل روحیه آموزشگاهها و طرز تنظیم آنهاست ولی این مسئله هم راست است که ممکنست قسمتهای اخیر خیلی عالی و صحیح باشد ولی قسمت اول نقص داشته باشد و یا بر عکس يك تعلیم مدرسی خوب ممکنست بانظم و ترتیب ناقص و روحیه بد توأم باشد.

تئوری و عمل در آموزشگاری- برای اینکه هر کاری خوب انجام یابد و واضحست که بایستی غایت مقصود مشخص و وسایل لازمه برای نیل بآن کاملاً معلوم و انتخاب شده باشد، این تشخیص مقصود و انتخاب، وسیله تئوری آموزشگاریست. بعبارة اخری تئوری عملی است که خود را شناخته و عمل تئوری هست که تحقق پیدا کرده باشد. چنانکه دیدیم سقراط هر دوی این قسمتها را تحت عنوان «دانش» جمع ساخته است و دنیای امروز وقتی در باب: «علم باینکه چطور کاربرا با مهارت لازمه انجام باید داد؟» گفتگو میکند همان معنی و تعبیر سقراط را در نظر دارد، تعلیم هم قطعاً کاری است که از روی علم و شعور انجام میگردد.

ممکنست این وظیفه را مانند ماشین انجام داد در آنصورت نسبت باطفال خطای بزرگی شده است. روح دنیای کار ماشینی اینست که هیچ نوع انتخاب وسیله برای رسیدن بمقصود نمیشود و اغاب مقصود نیز واضحاً در جلو نظر نیست بلکه يك سلسله حرکت دست است که در وقت معینی ختم میشود و در نظر اکمال يك کار معین و نیل بیک مقصود معین کار آن تمام شدنی نیست. آموزشگاری که مانند ماشین است همانکاربرا انجام میدهد که دیگری برای او انجام داده است برای او ترقی لازم ملزوم تغییر است و او آنرا نمی پسندد زیرا نمیتواند خود را بآن تغییر موافق و هم آهنگ نماید. از اینجهت این سنگ آسیای کهنه همانطور دور میزند و آموزشگار روز بروز مأموریت تعلیمی خویش را تقلیل میدهد. این چرخ شاگرد را بروابط موجوده حیاتی دنیا آشنا نمیکند و مناسبات عقیم و متوقفی را که او مستقر مینماید پیشرفت زمان و وضعیت فعلی نوع انسانی را از نظر دور میسازد. او بآداب اجداد منکی است. آدابی که برای وضعیت چندین قرن قبل مفید بوده و برای وضعیت امروزی نامناسب است.

تنها راه فرار از این آموزگاری ماشین مانند، تعمق و تفکر در مقصود و کیفیت آموزگاری است و این تفکر و تعمق همان ثوریت است از اینروی ثوری آموزگاری کاملاً با کار عملی مدرسی محشور و مرتبط است، ثوری يك خیال غیر مادی نیست که تار و پود آنرا در فضای تصور انسانی بیکدیگر اتصال داده باشند بلکه نتیجه تجزیه و وظایف آموزگاری و مشتمل بر منظور و وسایلی است که آموزگاری از آن تشکیل می یابد.

عوامل آموزگاری - قبول کردیم که آموزگاری یکی از عوامل تعلیم و تربیت است و وظیفه آن اینست که فهم و قدرت انجام را بمحصل بدهد و یا بطور جامع « دانش » را بشاگردان تقدیم نماید - در این عمل سه عامل عمده موجود است :

اول- طفلی که باید بیاموزد.

دوم- موادیکه بوسیله آن آموخته میشود.

سوم- آموزگاری که میآموزد.

ثوری آموزگاری باید این سه عامل را تحت اتحاد و اتفاق مؤثری درآورد. از این سه عامل واضحست که آموزگار و مربی رابطه بین آن دو عامل دیگر است، او بطور کلی آنچه را که باید طفل بیاموزد تعیین و طریق این تعلیم را مشخص مینماید ولی وظیفه او بهمینجا منتهی میشود و طفل باید بشخصه تحصیل خود را انجام دهد تا آن تحصیل قدری داشته باشد، بعبارت دیگر روابط و مناسبات حیاتی وقتی متمر و دارای نتیجه خواهد بود که بکفرد آن روابط را بشخصه و بنفسه برای خود مستقر ساخته باشد، عام وقتی قدرت و توانائی است که بوسیله کوشش انفرادی و شخصی بدست آمده باشد. بعلاوه آنچه را که طفل میآموزد یکحالت و کیفیتی دارد که آموزگار نمیتواند آنرا تغییر دهد هرچند که بواسطه آموزگاری بد ممکنست آن کیفیت را بطرز ناپسندیده دره قابل تصور طفل بیاورد مواد تعلیم بایستی همیشه قسمتی از علم کلی نوع انسان باشد و از اینروی باید مظهر آن روابطی باشد که علم از آن تشکیل یافته است.